



پنجشنبه ۲۵ تیر ماه ۱۳۸۸

نابود باد گاردهای کشتار و سرکوب



یک فعال حقوق بشر روس به قتل رسید

ناتالیا استمیرووا از فعالین حقوق بشر که در منطقه شمالی قفقاز فعالیت داشت روز چهارشنبه ربوده شد و عصر آنروز جسد وی که با شلیک گلوله به قتل رسیده بود یافته شد. در سالهای اخیر بسیاری از فعالین حقوق بشر، آنتی فاشیست ها و روزنامه نگاران متعهد در روسیه جان خود را از دست داده اند.



وابستگان قربانیان حادثه هوایی در جستجوی یادبودی از بستگان خود

امروز بسیاری از وابستگان مسافران پرواز تهران ایروان که بر اثر سانحه هوایی تمامی مسافران و خدمه پرواز آن کشته شدند در محل سقوط هواپیما با اشک و اندوه به دنبال بازمانده ای از عزیزانشان می گشتند.

جنایتی دیگر از گاردهای رهبری جنازه سوخته ترانه موسوی در بیابان های قزوین

دوستان ترانه موسوی، از بازداشت شدگان هفتم تیر در درگیری های مسجد قبا، گفته اند که خانواده ی وی از یافتن جنازه ی سوخته ی ترانه در حومه ی قزوین خبر داده اند.

یکی از دوستان ترانه موسوی دیروز برای پیگیری وضع ترانه با منزل پدری او تماس گرفت و با خبر مرگ ترانه و یافتن جنازه سوخته اش - بین کرج و قزوین - مواجه شد. خانواده ترانه از بازگویی مکان و زمان تشییع جنازه وی خودداری کردند و گفتند نمی توانند توضیحات بیشتری دهند. پس از پیگیری ها و تماس های مکرر دوستان ترانه با منزل وی، خانواده موسوی از آنان خواستند که دیگر تماس نگیرند و در برابر سخن یکی از دوستان ترانه که گفته بود خانواده او باید نوع مرگش را به جامعه اطلاع دهند و به رسانه ها بگویند که ترانه دستگیر شده و پس از دستگیری به این سرنوشت دچار شده است شنیده بودند که ما صلاح کار خود را بهتر از شما می دانیم و نمی خواهیم در تشییع جنازه اش کسی حضور داشته باشد.

به گفته یکی از دوستان ترانه، پس از دو هفته از دستگیری او، فردی ناشناس با منزلش تماس گرفته و به مادر ترانه خبر بستری بودن وی را در بیمارستان امام خمینی کرج می دهد. این ناشناس به مادر ترانه می گوید که مردم دخترش را پس از تصادف، به آن بیمارستان رسانده اند.



چند صدایی انقلابی مردم، تک صدایی سرکوبگر اصلاح طلبان

امیر ک.

کانون نویسندگان ایران شاید نخستین نهاد اجتماعی بود که از ضرورت جامعه ای چند صدایی سخن گفت. نویسندگان و روشنفکران حقیقی ایران بهایی گزاف برای طرح این خواسته پرداختند. محمد مختاری و محمد جعفر پوینده از برجسته ترین نویسندگان دگراندیشی بودند که در کنار بسیاری دیگر جان خود را بر سر آرمان هایشان نهادند (آنها را وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به طرزی وحشیانه ربود و به قتل رساند). بسیاری دیگر اگر چه جان به در بردند اما به صورت سیستماتیک از حیات اجتماعی و فرهنگی جامعه پاکسازی شدند. کانون نویسندگان اما با پافشاری بر یک اصل، شریف و سربلند باقی ماند: اصلی که مانع عضویت کسانی در کانون بود که سابقه مشارکت در سانسور و سرکوب را در کارنامه خود داشتند. آن زمان که روزنامه های دوم خردادی به کمک ارتش پیاده نظام خود کارزاری را برای عضویت گنجی ها، سروش ها، و حتی خاتمی در کانون نویسندگان ایران به

مادر ترانه به ناشناس می گوید برخی تماس گرفته اند و ترانه را در درگیری های مسجد قبا و در بازداشتگاه دیده اند اما ناشناس می گوید ترانه ربطی به حادثه مسجد قبا ندارد و احتمالاً قضیه اش ناموسی ست؛ چراکه می خواسته با شلنگ سرم خودش را حلق آویز کند. او پارگی رحم و مقعد را نیز دلیل بستری شدن ترانه ذکر می کند. خانواده ترانه به آن بیمارستان مراجعه می کنند اما مسوولان بیمارستان بستری شدن ترانه موسوی را تکذیب می کنند و تنها یکی از پرسنل می گوید که دختری را با موهای بافته شده دیده است که چند نفر با ظاهری به گفته او «حزب الهی» بیهوش می آورند و بیهوش می برند. شاهدانی پیش از این اعلام کرده بودند که ترانه موسوی در روز تجمع مسجد قبا به همراه برخی دیگر بازداشت شده و به همراه دیگران آزاد نشده است. به نظر می رسد این دختر جوان مورد تجاوز گروهی گاردهای کشتار و سرکوب حاکمیت قرار گرفته و سپس به فجیع ترین شکل ممکن نیروهای حزب الهی تلاش کرده اند اثر جنایت خود را از بین ببرند. خانواده های بسیاری از قربانیان روزهای اخیر به شدت تحت فشار نیروهای امنیتی هستند تا در سکوت و بغض خون آلود خود عزیزانشان را به خاک بسپارند. دستور مستقیم کشتارهای اخیر را رهبر جمهوری اسلامی صادر کرده است. موسوی و یارانش در حالی که می کوشند خشم و قیام مردم را به خاموشی کشند بیشترین تلاش رسانه ای خود را مصروف آزادی چهره های شاخص اصلاحات می کنند، در حالی که جوانان وطن در خون خود می غلتند و عاملین کشتار و جنایت در مسند قدرت نشسته اند.

از تک صدایی را در آثار شاملو، درویشیان، سرودهای دهه پنجاه، و بسیاری از آثار و نویسندگانی بیابند که دستگاه فرهنگی حاکمیت آنها را پیشاپیش حذف و سانسور کرده است.

اما در عمل جلوگیری از صداهای مخالف گروه های اجتماعی تحت ستم و سرکوب به بهانه ی تک صدایی، تنها به بازتولید جامعه ای کمک می کند که همگان هذیان می گویند و یا صداهایی گنگ و بی معنا بر زبان می آورند و تنها سخن رسمی، صدای طبقه حاکم است. در همین تحولات اخیر می بینیم که اصلاح طلبان و روشنفکران آنها، مدام می گویند که برای ایجاد جامعه ای چند صدایی و پیشبرد مبارزه ای مشترک از همه گروه های اجتماعی علیه حکومت کودتایی، ضروری است که هیچ گروه اجتماعی با صدای خود به میدان نیاید. سکوت، در داخل ایران، و عدم حضور هر نوع شعار یا پرچم یا پلاکارد ویژه ی گروه های اجتماعی مختلف در خارج از ایران (به جز پرچم سبز البته) مهمترین توصیه آنهاست. تلاش خامنه ای - احمدی نژاد برای حذف آنان از قدرت، باعث شده است آنها نیز به جمع مخالفین صدای حاکم ببینوند. اما هوشمندی زیادی نمی خواهد تا متوجه شویم آنها از به رسمیت شناختن صدای گروه های مختلف اجتماعی طرفه می روند و تلاش دارند صدای گروه خود را تنها صدای معترضین نشان دهند. آزادی اجتماعی یعنی حضور صداهای گروه های مختلف جامعه در اجتماع. هر تلاشی که صداهای مختلف را سانسور و خفه کند سرکوبگر است. مردم در مقابل گلوله و کشتار تندرهای مذهبی ایستاده اند. اگر اصلاح طلبان بخواهند صداهای اعتراضی اوج گرفته ی مردم را خاموش کنند، در مقابل آنها نیز خواهند ایستاد. ویژگی جنبش کنونی مردم ایران مبارزه برای دموکراسی چند صدایی حقیقی است و نه مبارزه برای تعویض تک صدایی حاکم کودتایی با تک صدایی طبقه ی حاکم دیگرگونه ای.

و سانسور تمام صداهای دیگر، سخن و کلام خود را به عنوان تنها صدای جامعه معرفی کند. آزادی اما به معنای درهم شکستن تک صدایی حاکم بر جامعه و رهایی سخن های گروه های مختلف اجتماعی است. اصلاح طلبان اما از زاویه منافع طبقاتی خود تفسیری هدفمند بر مفهوم چندصدایی الصاق کردند و کوشیدند تا معنای این مفهوم را از درون نابود کنند. از نظر اصلاح طلبی، چند صدایی معنایی اجتماعی ندارد بلکه صرفاً امری متنی است. و تک صدایی نیز امری بی ارتباط با حاکمیت اقلیتی محدود بر جامعه است. از نظر آنها چند صدایی یعنی آنکه هیچ کس صدایی ویژه و از آن خود نداشته باشد بلکه باید مراقب بود تا در هر سخنی، آوایی یا صدایی منحصر به فرد یافت نشود چرا که آن سخن تک صدا می شود و با اصول چندصدایی ناسازگار. آنها نیز حق گروه های مختلف را برای به سخن آمدن سلب می کنند چرا که مدعی می شوند سخن شما تک صدا است و با دموکراسی تضاد دارد. اما جامعه تک صدایی به معنای آن نیست که هر گروهی همه سخن ها و در حقیقت هیچ سخنی را نگوید، بلکه جامعه ای است که این حق برای تمام گروه های اجتماعی به رسمیت شناخته می شود که سخن خود را بگویند. در این وضعیت و با توجه به تنوع و گونه گونی جامعه، جامعه چند صدایی می شود. اما اصلاح طلبان و نویسندگان پرداخت شده ی آنها با قلب این مفهوم، عملاً هیچ حقی را برای گروه های مختلف اجتماعی برای بر زبان آوردن سخن های خود قائل نیستند. جالب اینجاست که حتی نقد آنها از جامعه تک صدایی نیز نقدی منحرف شده و خائنانه است. در تمام سالهای اخیر دیده ایم که بسیاری از آنها با تمام قوا مشغول حمله به نویسندگان و روشنفکران دگراندیشی و تحت سانسور بوده اند و نه صدای حاکم. آنها به جای اینکه سخن و گفتمان حاکمیت جمهوری اسلامی را نقد کنند و بکوشند فضای تک صدایی حاکم بر جامعه بشکند، هم و غم خود را مصروف آن ساخته اند که نشانه هایی

اخبار کوتاه

از اوین به ...

دیشب، چهارشنبه ساعت ۱۲/۳۰ در بیمارستان مهر تهران یک جوان ۱۸ / ۱۹ ساله را از زندان اوین به این بیمارستان منتقل کردند که در اثر ضربه مغزی در کما بود. خانواده این جوان نیز آنجا بودند و با گریه و زاری به مسببین فحش می دادند.

زندان های غیر رسمی

در شمال شهر تهران از خانه های بزرگی که مصادره شده اند به عنوان زندان استفاده می شود. ۲ تا از این خانه ها شناسایی شده است. یکی در خیابان فرشته کوی کوهپار پلاک ۵. و در الهیه خیابان خزر نبش کوچه کیوان.

اتهام محاربه به معترضین

نابه گزارشات رسیده زندانی سیاسی حسن ترلانی روز یکشنبه از بند ۲۰۹ زندان اوین به دادگاه انقلاب برده شد و مورد محاکمه قرار گرفت.

حسن ترلانی ۲۲ ساله دانشجو روز یکشنبه ۱۴ تیر ماه به دادگاه انقلاب برده شدند و در شعبه ۲۲ دادگاه انقلاب توسط فردی بنام محسنی مورد محاکمه قرار گرفت. ابتدا اتهامات نسبت داده شده به آقای ترلانی خوانده شد که از جمله آن : محاربه، اقدام علیه امنیت،تبلیغ علیه نظام و اتهامات دیگر. آقای ترلانی تمامی اتهامات نسبت داده شده را رد کرد و آنها را ساختگی و فاقد هر گونه وجهه حقوقی دانست. محسنی رئیس شعبه ۲۲ دادگاه انقلاب خطاب به دانشجوی در بند اظهار داشت که از وزارت اطلاعات در این باره استعلام خواهد خواست.

فاطمه ضیائی در بیدادگاه های نظام

فاطمه ضیائی ۵۲ ساله که مبتلا به بیماری ام . اس می باشد به دادگاه انقلاب آورده شد او سخت بیمار بود و حتی قادر به ایستادن و یا نشستن نبود. او به مدت چند ساعت باشرایط بسیار سخت جسمی در راهروهای دادگاه در انتظار بسر برد. بازجویان وزارت اطلاعات مدتی است که داروهای او را قطع کرده اند و بیماری او شدت یافته است. خانم ضیائی که از داشتن وکیل محروم بود و خانواده وی از انتقالش به دادگاه انقلاب مطلع نبودند. پس از ساعتها انتظار در حالی که سخت بیمار بود بدون محاکمه مجدد به بند مخوف ۲۰۹ زندان اوین برگردانده شد.

صلح یا تسلیم؟

در ویدیویی از یک گردهم آیی در خانه سهراب اعرابی که بر روی اینترنت قرار گرفته است، زنی میکروفن به دست از اینکه جامعه ایران دارای ادبیات مقاومت است ابراز تأسف کرده و می گوید ای کاش ما ادبیات صلح می داشتیم. او به نقل از یکی از زنان حاضر در جلسه که همسرش در زندان های جمهوری اسلامی به قتل رسیده می گوید که من مسببین را بخشیده ام. البته این خانم فراموش کرده که بخشش زمانی معنا دارد که جانیان در محکمه ی مردم قرار گرفته باشند، اما در زمانی که جانیان تمام ابزارهای قدرت و سرکوب را در اختیار دارند به این عمل تسلیم گفته می شود و نه بخشش. به نظر می رسد تسلیم طلبان همیشگی دوباره به سراغ بلندگوهای خود رفته اند.

مقصرین سقوط هواپیمای کاسپین

یکی از کارکنان شرکت هواپیمایی کاسپین در نامه ای فاش کرده است که هواپیمای توپولف سقوط کرده دارای نقص فنی بوده و شرکت نیز از این امر مطلع بوده است. اما به رغم دستورالعمل های فنی این پرواز صورت می گیرد. چند سال پیش آقای خامنه ای در بخشنامه ای که در بسیاری از صنایع هوایی پخش شد به منظور آنچه او ادعا می کرد حیف و میل بیت المال توسط مهندسان است گفت که بحث عمر مفید یک قطعه دروغ است و فرض بر آنکه عمر مفید یک قطعه تمام شود، تازه عمر انقلابی قطعه آغاز می شود. در نتیجه مهندسین و تکنسین ها موظف شدند تا زمانی که قطعه ای کاملا از بین نرفته باشد آن را تعویض نکنند. عمر انقلابی قطعات رهبری اما به بهای زندگی انسانهای زیادی تمام شده است.

جمهوری اسلامی از تصویر می ترسد

گزارشگران بدون مرز نگرانی عمیق خود را از بازداشت وسیع گزارشگران تصویری در روزهای اخیر اعلام می‌دارد. دست کم هفت گزارشگر مطبوعات داخلی و همکاران رسانه‌های خارجی از جمله سعید موحدی گزارشگر فرانسوی ایرانی تبار در زندان بسر می‌برند.

گزارشگران بدون مرز در این باره اعلام می کند « جمهوری اسلامی ایران از تصویر می‌ترسد. برای آنکه عکس و ویدئو از اعتراضات و سرکوب انتشار نیابد و یا از کشور خارج نشود، بازداشت گزارشگران تصویری را آغاز کرده است. بدون تصویر از اعتراضات و از سرکوب فزاینده دولتی صدای مخالفان پژواکی در ایران و در خارج نخواهد یافت و این شکستی برای همه مدافعان آزادی بیان است.»

پس از اخراج خبرنگاران خارجی از ایران، از تاریخ

۲۳ خرداد دست‌کم هفت خبرنگار عکاس بازداشت شده‌اند. مهدی زابلی خبرنگار روزنامه همشهری در ۳۰ خرداد و همکارانش توحید بیگی، مجید سعیدی، ساتیار امامی، مرجان عبدالهیان و کورش جوان در تاریخ ۱۸ تیر بازداشت شده‌اند.

بنا بر اطلاعاتی که به دست گزارشگران بدون مرز رسیده است سعید موحدی گزارشگر فرانسوی ایرانی‌تبار همکاری بسیاری از رسانه‌های فرانسوی از جمله آژانس کاپا (CAPA) و ست ا ویت (Yàl) شبکه یک تلویزیون فرانسه (TF۱) احتمالاً در همین تاریخ بازداشت شده‌است. این گزارشگر تصویری سال هاست برای تهیه گزارش به ایران رفت و آمد داشته و به گفته همکارانش دارای روابطی خوب با مقامات ایرانی بوده است. علت دستگیری و اتهامات وی از سوی مقامات رسمی اعلام نشده است.

از سوی دیگر، دست کم ۵ عکاس خبری در طی یک ماه اعتراضات خیابانی در ایران مجروح شده‌اند. از جمله حامد بدیعی و کیان امان که به هنگام انجام وظیفه خود مورد حمله قرار گرفته و با ضربات چاقو مجروح شده‌اند. بنا بر گزارشاتی که بدست ما



اصلاح طلبان حکومتی در تنگنای جنبش یا جنبش در تنگنای اصلاح طلبی حکومتی

امین حسوری

مقدمه: بر کسی پوشیده نیست که با اعتراضات پرشور و گسترده ی هفته‌های پس از انتخابات، جنبش آزادبخواهی مردم ایران وارد مرحله ی مهم و سرنوشت سازی شده است. سرکوب وحشیانه و خونین این اعتراضات از همان هفته ی نخست، که در ادامه ی خود با تایید مستقیم رهبر و با چاشنی تهدیدات ملوکانه ی او دامنه و شدت بیشتری گرفت، به همراه حقایق عیان شده در جریان کودتای انتخاباتی، برای بیشتر مردم تردیدی باقی نگذاشت که شکاف عمیق میان آنان و حاکمیت با جابجایی دولت و بر نشاندن کاندیدای مورد نظر مردم به کرسی ریاست جمهوری پر شدنی نیست. در واقع حوادث اخیر به روشنی نشان داد که مشکلات دیرینه ی جامعه ی ما را باید در ساحتی بسیار فراتر از جایگاه احمدی نژاد و در واقع در ساختارهای کلان نظام مبتنی بر ولایت مطلقه ی فقیه جستجو کرد. از این لحاظ حتی شخص رهبر هم بازیگردان اصلی نیست، که خود چرخ دنده‌ای در این نظام سراپا ضدانسانی است. اگر بپذیریم که شوک اجتماعی حاصل از تقلب انتخاباتی و سرخوردگی عمومی خیل انبوه امید باختگان، محمل و مجرای شد که بغض های کهن انباشته شده از سه دهه جور استبداد به صورت خشم فاز و محتوای این اعتراضات با توجه به شرایط و تکانه ی درونی آن و نیز واکنش های سرکوبگرانه ی حکومت به سرعت تحول یافته و هنوز هم در حال تحول است تا به سمت جنبشی تمام عیار علیه بنیادهای سلطه حرکت کند؛ به ویژه آنکه حقانیت و مظلومیت این جنبش در تقابل با دغلکاری و ددمنشی حاکمان تکیه زده بر نظامیان، هر دم طیف بیشتری از مردم را به حمایت و همراهی آن برانگیخته است. به طور مشخص به خیابان آمدن انبوه مردم در فردای روزی که خامنه ای در سخنان تکبر آمیزش در نماز جمعه اعتراضات مردم را به سخره گرفت

و آنان را به سرکوب قاطعانه تهدید کرد (۲۹ خرداد)، نه تنها گسست علنی بخش بزرگی از جامعه از رهبریت کنونی نظام را نشان داد، بلکه بیانگر عزم جدی و آمادگی مردم برای گذشتن از مرزهای ننگین جمهوری اسلامی بود؛ چرا که اینک تابوی ترس و ناباوری جمعی که همواره مردم را به سکوت و خویشتن داری و مصلحت اندیشی دعوت می کرد شکسته شده بود و در عوض مردم نیروی حاصل از همبستگی و اقدام جمعی خود را کشف کردند. در نمایی دیگر به خیابان آمدن مردم در روز ۱۸ تیر، به رغم آنکه فراخوان یا برنامه ای رسمی از سوی ستاد موسوی و کروبی و یا جناح اصلاح طلب برای این حرکت ارائه نشده بود، گویای میزان بالای خودانگیزختگی اعتراضات و نیز گذار تدریجی ولی قطعی آن از مرزهای مورد علاقه و تاکید اصلاح طلبان حکومتی است. این مورد اخیر بیشتر در خور تامل خواهد بود اگر در نظر آوریم که روز هفدهم تیرماه مهندس موسوی حتی مردم را به کنار نهادن اعتراضات خیابانی فراخوانده بود؛ رویکردی که

اگر چه با محتوای بیانیه ی آخر ایشان (وعده ی تعقیب خواست های مردم از مجراهای قانونی، با تشکیل نهادهی از نخبگان) همخوانی داشت، اما تجربه ی ۱۸ تیر ۸۸ نشان داد که با ماهیت جنبش و مطالبات آن همخوانی نداشته است.

۱-خیزش مردمی و واکنش اصلاح طلبان حکومتی
اعتراضات گسترده ی مردم در فردای کودتای انتخاباتی و روزهای پس از آن چنان خود-انگیخته و ناگهانی و در عین حال پی گیر و پرشور بود که نه تنها بیرون از دایره ی پیش بینی های نیروهای سیاسی قرار داشت (از مدافعان تحریم در اپوزیسیون تا اصلاح طلبان پیرامون موسوی و کروبی ودنباله های آنان در اپوزیسیون)، بلکه حتی برای مسبتدان حاکم و مشاورانشان هم دور از انتظار بود. سرکوب خشن و خونین مردم، واکنش شتاب زده و در عین حال اجباری حکومت به این اعتراضات بود؛ اما واکنش اصلاح طلبان به سرکردگی موسوی و کروبی تبعیت از این جنبش بود؛ چرا که به پشتوانه ی این جنبش امیدی برای ابطال انتخابات وجود داشت، ضمن اینکه همراهی نکردن با این جنبش می توانست تمامی حمایت های موقتی را که آنان در فضای عمومی ضدیت با احمدی نژاد و نیز به واسطه ی شعارها و وعده های انتخاباتی خود کسب کرده بودند برباد دهد و حتی می توانست مردم را در تقابل با آنها قرار دهد. از سوی دیگر با رشد و تعمیق شکاف ها در هرم قدرت در روند حوادث سال های اخیر که کودتای انتخاباتی اخیر مصداق عریان آن بود، اصلاح طلبان نیک دریافته‌اند که حاکمان کنونی دیگر بیش از این حاضر به سهیم کردن آنان در قدرت نیستند و تکیه بر مردم تنها راه اعاده ی قدرت است (خواه برای صرف قدرت و منافع پیوسته با آن و خواه برای نجات نظام) به ویژه آنکه از چند سال گذشته نظامیان بیش از پیش و به طور مشهودی در معادلات کلان قدرت سهیم شده‌اند؛ از این رو پیوستن اصلاح طلبان به جنبش اعتراضی با وجود تمامی خطرات



رسیده است تعداد مجروح شدگان بیشتر از این تعداد است، بسیاری از وحشت دستگیری به بیمارستان ها مراجعه نکرده‌اند.

ببینید: گزارشگران بدون مرز ویدئویی از علی زارع عکاس جوان که در تهران بازداشت و مورد ضرب و شتم قرار گرفته است در اختیار رسانه قرار داده است. این گزارشگر جوان به مدت بیش از چهل ساعت از سوی بسیجیان و نیروی انتظامی در محل نامعلومی مورد شکنجه قرار گرفته است.

(اطلاعیه مطبوعاتی گزارشگران بدون مرز)

احتمالی آن (که در حالت حاد می توانست حتی به رویارویی مستقیم آنان با استوانه های نظام مستقرهم بیانجامد)، حرکتی اجباری بود برای بازگشت به عرصه ی واقعی قدرت. اما این واکنش یا همراهی اجباری اصلاح طلبان با جنبش اعتراضی خود انگیخته ی مردم، تناقضی جدی در درون خود داشت (دارد) که آنان را از همراهی و پایبندی واقعی با خواسته های دموکراتیک مردم بازمی دارد؛ این تناقض چیزی نیست جز همان پایبندی به چارچوب های کلی نظام و خطوط قرمز مشخصه ی آن و سهیم بودن در برپایی آنها. البته عیان شدن این تناقض امر تازه ای نیست و پیشینه ی آن در دوره ی هشت ساله ی ریاست جمهوری خاتمی به خوبی معرف محدودیت ها و خطرات آن است. اما تاریخ باز هم فرصتی در اختیار آنان قرار داده است تا آن گونه که ادعا دارند عمل کنند؛ فرصتی که به طور جان سوزی در حال سپری شدن است.

بنابراین در حال حاضر یکی از پرسش های اصلی و نگرانی های عمده این است: آیا جنبش از اصلاح طلبان برای رشد و پیشرفت خود بهره می گیرد یا اصلاح طلبان از جنبش؟!

۲- مواجهه ای دیگر با تناقضات درونی اصلاح طلبی حکومتی

با پیوستن موسوی و کروبی و جناح اصلاح طلب به جنبش اعتراضی مردم، به تدریج تلاش هایی وسیع و سیستماتیک برای تعریف کردن این جنبش در چارچوب خواسته های انتخاباتی انجام گرفت؛ و این تلاش ها البته بی ثمر نبود؛ چرا که بخش زیادی از مردم همان طور که پیش از آن هم برای اعلام خواست تغییر به صندوق های رای به عنوان تنها ابزار قانونی و موجود پناه آورده بودند، این بار هم برای توجیه بیرونی و صوری حضور اعتراضی خود در خیابان ها و کاستن از هزینه های سرکوب بایستی در پوشش چارچوب های قانونی یا کم و بیش قانونی حرکت می کردند. هنوز کمی مانده بود تا تابوی همگانی از «ضعف مردم و شکست ناپذیری حکومت» فرو ریزد. مردمی که به خیابان ها می آمدند بر غیرمتمشکل بودن و آسیب پذیر بودن خود به خوبی واقف بودند و اساسا در آغاز برای صرف اعتراض آمده بودند و نه انقلاب یا چیزی نظیر آن که تدارک پیشینی طرحها و تشکل های معینی را بطلبد. (گرچه وسعت اعتراضات خودجوش همگانی، خودباوری جمعی آفرید و در تداوم خود و در تاثیرپذیری از سرکوب های خونین حکومت و تقابل با آنها، دامنه افق های آن گسترش یافتت تا مطالبات انباشته ی سالیان به تدریج سربرآورد)؛ بدین لحاظ و با در نظر گرفتن محدودیت یاد شده، اقدام اصلاح طلبان در معرفی کردن این جنبش اعتراضی و خواسته های آن در حد اعتراض به نتایج انتخابات همان قدر به لحاظ منطقی و اخلاقی نارواست که بهره برداری تبلیغاتی حکومت از کثرت رای دهندگان برای تظاهر به مقبولیت و اعتبار عمومی. جالب آنکه بخشی از اپوزیسیون بیرون از نظام نیز با دیدگاه های خاص و مزمن خود، این اقدام مصادره آمیز اصلاح طلبان را به عنوان تاکتیکی درست مورد تایید و پشتیبانی و تبلیغ قرار می دهند.

در این شرایط از سوی اصلاح طلبان حکومتی و طیف های همسو تلاش می شود که با تفکیک میان دولت و حکومت، دولت احمدی نژاد به سان لکه ی ننگی بر دامن نظامی که ساختارهای بنیادین آن موجه و قابل قبول (و حتی به تعبیر موسوی بی نقص و افتخارآفرین) است معرفی گردد. در این رویکرد مصلحت اندیشانه نه تنها تمامی بار مسئولیت کودتای انتخاباتی و سرکوب و کشتارِ پس از آن تا حد امکان متوجه دولت و جناح حامی آن می گردد (در مورد «سایرین» تنها به انتقادات یا سرزنش هایی دو پهلو و یا در نهایت هشدارهایی احترام آمیز و سهم طلبانه بسنده می شود)، بلکه از کلیت نظام پیش از ظهور احمدی نژاد نیز کمابیش چهره ی مطلوبی ترسیم می شود؛ تو گویی احمدی نژاد از خلاء نازل شده است؛ تو گویی تقلب اخیر انتخاباتی، نخستین و تنها مصداق عدم

مشروعیت و عدم وجاهت قانونی این نظام بوده است، که آن هم گویا با ابطال انتخابات قابل ترمیم است! آیا به راستی کشتارهای وحشیانه ای که از سطح خیابان ها اینک به زندان ها امتداد یافته است، با تکیه زدن موسوی بر کرسی ریاست جمهوری قابل ترمیم است؟! و یا اساسا با این پیروزی می توان به بسته شدن راه تکرار این جنایت های سازمان یافته امید داشت؟! خوب به یاد داریم که وقایع ۱۸ تیر سال ۷۸ خط بطلانی بود بر تصورات خام اندیشانه (یا اظهارات ریاکارانه ی) خاتمی در زمستان ۷۷ پس از افشای قتل های زنجیره ای، که ظفرمندانه مدعی شد کانون فتنه و غده ی چرکین را از درون وزارت اطلاعات و سیستم امنیتی کشور زوده است! و به یاد داریم که سرانجام رسیدگی قضایی به پرونده ی قتل های زنجیره ای، زندانی شدن وکیل پرونده (زرافشان) و سرانجام رسیدگی قضایی به پرونده ی جنایت ۱۸ تیر، جرمیه شدن یک سرباز وظیفه به جرم دزدی ماشین ریش تراش از خوابگاه دانشجویان بود. واقعیت آن است که وجاهت و اعتبار قانونی این نظام و جمهوریت ادعایی آن ساهلاست که بر باد رفته است: اجرای هر اعدام و شلیک هر گلوله ی سرکوب، خط بطلانی بود بر اعتبار این نظام و جمهوریت آن. کشتارهای سال های آغازین دهه ی ۶۰ که با قلع و قمع زندانیان ساسی در تابستان ۶۷ حیاتی دوباره یافت، ترور مخالفان سیاسی در بیرون مرزها، قتل های زنجیره ای دگراندیشان و سرکوب های خونین ۱۸ تیر، تنها نمونه های برجسته و کلیشه شده ای از این خطوط بطلان هستند. آیا کسی از کارگران خاتون آباد شهربابک نامی شنیده است؟! همان کارگران اخراجی صنایع مس که درخواست شان برای بازگشت به کار و در واقع درخواست شان برای نان با گلوله پاسخ داده شد؛ ایا نامی از دگرباشان جنسی اعدام شده در خاطر ما مانده است؟!

به همین سان به صحنه بردن هر نمایش انتخاباتی با فیلتر نظارت استصوابی و سایر قید و بندها، و در غیاب رسانه ها و احزاب سیاسی آزاد، سندی زنده بر فقدان جمهوریت در «نظام جمهوری اسلامی» بود. چرا از اصلاح طلبان پیش از این در رئای جمهوریت صدایی برنخواست؟! در حالیکه سال هاست عده ی زیادی از دگراندیشان با به خطر افکندن هستی و جان خویش، گلوی خود را برای گفتن این حقیقت درانده اند که در نظام حاکم بر ایران از همان سال های آغازین تا کنون جمهورییتی وجود نداشته است و این نظام تنها بر اسلامیت خود استوار است! آیا فهم این حقیقت بدون تقلب انتخاباتی اخیر ناممکن بود؟! آیا اجرای احکام سنگسار و قصاص نفس یا اعدام نوجوانان بزهارکار به رغم مخالفت های گسترده ی داخلی و خارجی

بر علیه آنها شواهد گویایی بر اسلامیت محض نظام نبوده است؟!

۳-سناریوی مصادره ی جنبش در مقابل سناریوی کودتای انتخاباتی
پیذیریم که مانند تمامی این مواردی که اصلاح طلبان از جریان های مترقی داخلی عقب بوداند، این بار هم آنان از جنبش مردمی عقب مانده اند و بر این عقب افتادگی ها هیچ دلیل کلانی متصور نیست جز آن تناقضی که در ذات این جریان نهفته است؛ تناقضی اغماض گر و توجیه ساز که در پی دفاع از بنیادهای معوج جمهوری اسلامی که با دست هایی ظاهرا مقدس بنا شده اند، و در واقع برای عدم تشکیک در مقدس بودن آن دست ها، همواره مجبور بوده است نتایج و «فرآورده های طبیعی» آن بنیادها و نیز متولیان نوین آنها را هضم و توجیه کند. تناقضی که برای گریز از سکولاریسم و برای تن ندادن به خصوصی بودن دین، «مردم سالاری دینی» را خلق می کند تا ضمن تظاهر به دموکراسی باوری، همچنان دگراندیشان سکولار را از عرصه ی سیاسی دور نگه دارد و بقای نظام را بی ذره ای عدول از «اصول مقدس» آن تضمین کند. اما در تمامی این سال ها آنان آموخته اند که چگونه شعارهای دگراندیشان را که در نقد ماهیت و عملکرد آنهاست به عاریت گیرند – گیریم با چند سال تأخیر – و با جرح و تعدیل و مثله کردن آنها، به شعارها و مفاهیم اومانستی و آزادپخواهانه رنگ و بوی بومی و اسلامی بدهند، تا ضمن مترقی نمایاندن خود، ابزارهای مخالفت و مصالح انتقاد را از حریفان دگراندیش سلب کنند، تا پتانسیل های رادیکالیسم اجتماعی از مطالبات مردمی زوده شود؛ مضمون این رویکرد کهنه چیزی نظیر این عبارت است: «به حضور یا وجود شما مغرضان که با بنیادهای انقلاب اسلامی و آرمان های امام راحل عناد می ورزید نیازی نیست؛ ما نیز با این «پارادایم» هی روشنفکری آشناییم و اصلا خود به قدر کافی «دگر اندیش» هستیم. به حمدالله بیشتر ما هم اکنون در زمینه های علوم انسانی و مهندسی اجتماعی مدارج کارشناسی ارشد یا دکترا را طی کرده ایم.»

باری در تمامی سال هایی که اصلاح طلبان با رقبای دگراندیش خود در جدال مادی یا ستیز نظری بوده اند، حریفان واقعی و یا دوستان بنیادگرای کمابیش نظامی آنها جای پای خود را در سلسله مراتب قدرت سفت کرده اند و یا وسعت بخشیده اند؛ و اینک که در آن بالا جای چندانی برای اصحاب اطلاع طلب باقی نمانده است، ناگهان خود را در میان انبوه مردم یافته اند و طبعاً امید دارند که با پشتوانه ی اعتراضات مردمی، طرح قدیمی «فشار از پایین – چانه زنی از بالا» متحقق شود تا رفقای بنیادگرا نرمش

و محرومیت زنان و کودکان، با شکنجه و کشتار مردم آزادی خواه و… مشکلی ندارند. از همین روست که جناح «مغلوب» تمام تلاش خود را به کار می برد، تا میلیون ها مردم معترض و جان به لب رسیده را اولا نیروی طرف دار خود جلوه دهد، که در این راه البته از حمایت بورژوازی و رسانه های ارتباطاتی جهانی نیز برخوردار است، دوما آن ها را متقاعد سازد، که به طور «آرام» و در چهارچوب «قانون اساسی» به اعتراضات «مدنی» خود ادامه دهند، تا گزندی به ارکان نظام وارد نیاید. جناح «غالب» نیز، به همین دلیل، از زبان رهبر خود این صف آرابیی و تقابل را یک «دعوای درون خانوادگی» قلمداد می کند! «دعوای درون خانوادگی» ای که البته مردم کارگر و محروم خارج از دایره ی آن قرار دارند، مگر آن جا که قرار باشد بر شانه های خود این یا آن جناح سرمایه داری را به قدرت برسانند و پس از آن باز هم به کنج کارخانه ها و کارگاه-ها، خانه ها و بیغوله ها، رانده شوند و در بی حقوقی و محرومیت مطلق، چرخ سرمایه را این بار به زور سرنیزه های حاکمین جدید بچرخانند.

در این شرایط خطیر، مساله ای که قطعا به ذهن بسیاری از مردم معترض می رسد و به صورت سئوال مطرح می شود، و باید هم طرح شود، این است که پس طبقه ی کارگر کجا است؟ چه می کند؟ و چرا در میدان این مبارزه ی فراگیر حضور ندارد؟ بدون شک اکثریت قاطع میلیون ها انسان، زن و مرد، پیر و جوان، که این روزها از پشت بام خانه ها تا خیابان ها فریاد اعتراض سر می دهند،

انقلابی نشان دهند و اعتبار نظام و انقلاب بیش از این به خطر نیفتد.

مشکل اینجاست که اصلاح طلبان در این همراهی اجباری و تقدیر آمیز خود با جنبش مردمی (که آغاز آن به ۴ سال پیش باز می گردد) نیز همچنان از آن تناقض کهنه رنج می برند و حاضر نیستند، مطالبات سال های اخیر و به ویژه جنبش کنونی مردم را آن گونه که هست ببینند و یا بپذیرند، بلکه سعی می کنند آن را به قامت خود درآورند و یا در این قامت معرفی و تصویر نمایند. آنها نمی خواهند جنبش اعتراضی و آزادی خواهانه ی مردم، مرزهای ممنوعه را به چالش بگیرد، چرا که جدا از پیوندهای مبتنی بر منافع مادی یا درهم آمیختگی های خونی و نسبی با استوانه های قطب پیروزمند نظام، آنان به لحاظ هویتی خود را با این نظام تعریف کرده اند، چرا که در بنیان نهادن و دوام یافتن آن سهیم بوده اند و بدین لحاظ در واقع جزئی جدایی ناپذیر از این نظام هستند.

به همین خاطر با وجود اینکه برخی از اطلاع طلبان بر بسیاری از ایرادات ساختاری نظام اذعان دارند، در دفاع از آن تردیدی به خود راه نمی دهند؛ چرا که آنان نمی توانند هویت خود را انکار کنند (این کار حد بالایی از شهامت و آزادگی درونی را می طلبد تا بتوان هویت حال و آینده ی خود را بر بنیادی مستقل از گذشته بنا کرد). بنابراین اصلاح طلبان تمامی امکاناتی که هنوز از ته مانده ی رانت های ناشی از اتصال به نظام در اختیار دارند به کار خواهند گرفت تا جنبش مردم را تحت کنترل خود در آورند و به نام پرهیز از افراط گرایی و یا تفرقه افکنی، مانند هفته های اخیر خواهند کوشید در این مصاف سرنوشت ساز نیز صف خود را از «دگراندیشان» رادیکال جدا نمایند و در واقع مزیت های موقعیت و جایگاه پرمخاطب خود را خرج به حاشیه راندن «دیگران» از درون جنبش خواهند کرد (جایگاهی که آن را مدیون تریبون های این نظام و نیز موج پوپولیسم پیش از انتخابات هستند، که در این یک دمیدن در فضای ضدیت عمومی با احمدی نژاد سهم ویژه ای دارد). تأکید مکرر موسوی در تعدادی از بیانه هایش در مورد لزوم جداسازی صف ها از نیروهای اپوزیسیون به همین معناست (چیزی که در عمل و در نهایت امر جنبش دموکراسی خواهی را به موج موسوی خواهی تقلیل خواهد داد). آنان بیش از همه این کار را از طریق رسانه ها و چهره ها و تریبون های متعدد و با انتشار و تزییق هماهنگ ادبیات سیاسی و شعارهای ویژه ی خود به درون جنبش دنبال می کنند. ادبیاتی مذهبی و شعارهایی که از سطح انتقاد به دولت و تأکید بر نتایج انتخابات فراتر نرود. این موضوع به ویژه در اغلب تجمعات حمایتی بیرون از

مبارزه می کنند، و قربانی می دهند، کارگران و اعضای خانواده های کارگران هستند. کارگرانی که البته هنوز نه با تشکل های طبقاتی و مطالبات و بدیل سیاسی اجتماعی خود، بلکه با خواسته هایی که در شرایط حاضر تعارض جناح های بورژوازی به جامعه تحمیل کرده است علیه جمهوری اسلامی و برای رهایی، دوش به دوش برداران و خواهران، همسران و فرزندان، پدران و مادران ، خود مبارزه می کنند. مساله و سئوال اصلی در چنین شرایطی، در واقع این است که «صف و اردوی متشکل و متحد و مستقل طبقه ی کارگر که با شعارها و مطالبات طبقاتی خود بتواند حضور میلیون ها آحاد این طبقه و اکثریت عظیم مردم محروم و خواهان یک زندگی شایسته و محترم انسانی در میدان مبارزه علیه ستم و استثمار سرمایه داری و حاکمیت سیاسی گرد بیاورد و این مبارزه را به سرانجام برساند، کجاست؟ و حضور آن در گرو چه مولفه هایی است؟»

این امر مهم، به نظر من، کاری است که البته می بایست در طول تمامی این سال های طولانی و به تدریج انجام می گرفت تا امروز این مساله و سئوال موضوعیتی نداشته باشد. با این همه به اختصار می توان گفت، که علی رغم مبارزه ی بی وقفه ی کارگران برای بهبود شرایط کار و زندگی بهتر در سی سال گذشته و علی رغم تمامی تلاش ها و جان فشانی های فعالین کارگری متاسفانه ما هنوز هم در مراحل اولیه ی این کار مهم هستیم. دلایل سیاسی و طبقاتی و تاریخی عدم وجود تشکل های طبقاتی فراگیر کارگری پیش تر از جانب فعالین کارگری ضد سرمایه داری



مرزها از سوی دانشجویان و نسل جوان نمود محسوسی دارد که خود موضوع بحث دیگری است. تنها در همین حد اضافه کنم که در این گونه تجمعات شعارها نهایتاً گهگاه با چاشنی هایی گرم کننده نظیر «دولت جنایت می کند / رهبر حمایت می کند» همراه می شود و هیچ گاه فراموش نمی شود که از خون جان باختگان هفته های اخیر به قدر کافی در مسیر مناسب خرج شود: «برادر شهیدم ، رایت رو پس می گیرم» تو گویی همه ی مردمی که در خیابان ها جان فشانی کرده اند، اندیشه یا انگیزه ای جز تغییر نتایج انتخابات نداشته اند و این جان باختگان هم اساساً همگی اصلاح طلب از مادر زاده شده بودند. و خلاصه آنکه آنها در حالیکه پیشی نگرفتن از جنبش درون کشور را دستاویز مشی محافظه کارانه ی خود قرار می دهند، با طرح شعارها و مطالبات خود تصویری معوج از واقعیات جنبش عرضه می کنند که پیش از هر چیز نشانگر عقب بودن آنان از جنبش مردمی است.

به هوش باشیم که اصلاح طلبان حکومتی باز هم عزم جدی برای مصادره کردن دارند، اما مانند گذشته های نزدیک، این بار مصادره کردن ایده ها و شعار ها مطرح نیست، آنها برای مصادره کردن کل جنبش مردمی خیز برداشته اند و برای این کار اتفاقاً به تحمیل شعارها و ایده های خود نیاز دارند. آنها در کمال هوشمندی با دعوت کردن همه به زیر یک چتر که با موج سبز معرفی می گردد (و البته پیشاپیش طیف های زیادی با «نظارت استصوابی» از پیوستن به این موج «رد صلاحیت» شده اند)، تلاش می کنند بر کلیت متکثر و تحول یابنده ی جنبش، تصویری یکدست و ایستا را قالب کنند؛ تصویری که خصلت ها و خواست ها و اهداف مورد نظر آنها را برجسته کند. آنها بر درستی ایده ی ضرورت اتحاد فراخرزی و غیر ایدئولوژیک تکیه می کنند؛ اما اتحادی که آنها به آن دعوت می کنند، اتحاد در دنباله روی از آنان است. آنان بر مرحله بودن مبارزه و پیش روی تدریجی تأکید می کنند، در حالیکه مراحل بعدی مبارزه را به بحث نمی گذارند و جهت پیشروی مورد نظر خود را از عموم کتمان می کنند. به نظر می رسد این بار اصلاح طلبان لقمه ی بزرگی را برای مصادره کردن برداشته اند، چرا که ابعاد جنبش مردمی را به درستی در نیافته اند. با این حال از آنجا که جنبش از تمامی اعضاء و نیروهای خود هویت و نیرو می گیرد، باید با همیاری یکدیگر بکوشیم تا جنبش آزادیخواهی را از گزند قدرتمداران حفظ کنیم. حتی اگر درست باشد که رنگ سبز رنگ کل جنبش است و در قیضه ی اصلاح طلبان نیست، باید تلاش کنیم این سنبل را از خطر مصادره شدن برهانیم.

تشریح گردیده است.*. وجود خفقان خونین و سرکوب وحشیانه ی مبارزات کارگری؛ زندان و شکنجه و مرگ بسیاری از فعالین قدیمی و شناخته شده ی کارگری که به عدم استمرار این مبارزات دامن زده است؛ وجود گرایشات رفرمیستی در طبقه ی کارگر که – گاه حتی با حمایت آشکار و پنهان جناح های مختلف بورژوازی و حاکمیت سیاسی آن – تلاش ها و مبارزات کارگران را از محتوای طبقاتی خالی کرده و به انحراف کشانده اند و هم چنان نیز می کشانند؛ و… از جمله دلایل پایه ای عدم وجود تشکل های طبقاتی و فراگیر کارگری هستند.

تاریخ با اخطار از پیش طبقه ی کارگر را به میدان جدل های سیاسی و اجتماعی فرا نمی خواند. اما هنوز دیر نیست! هنوز غیر ممکن نیست؛ در دل همین شرایط هم می توان و می باید با عزمی جدید به وظایف قدیمی پرداخت و ایجاد صف متحد و متشکل طبقه ی کارگر و میلیون ها اعضای خانواده ی کارگری را، درمحل های کار و زندگی قدم به قدم پی گرفت. خشم فرو خفته ی سی ساله ی انبوه مردم علیه ستم و استثمار جمهوری اسلامی، خروش اعتراض میلیون ها جوان و نوجوانی که حق خود را از زندگی می خواهند، و آرزوی پدران و مادرانی که سعادت فرزندان و آسایش خود را طلب می کنند، را دیگر نمی توان با زور سرنیزه و چماق لباس –شخصی ها و بسیجی ها و نیروهای سرکوب گر خفه کرد و به عقب راند. مستقل از آن که مبارزات و اعتراضات سیاسی و اجتماعی در این دوره از این پس چه اشکالی به خود بگیرند، ما تا هم امروز هم قدرت هم بستگی و اتحاد خود را به خوبی تجربه کرده ایم؛ ما از وحشی گری و جنایت «ترسید، ترسید، ما همه با هم هستیم!»؛ ما ضعف و زبونی و شکنندگی جمهوری اسلامی را به رغم تمامی اراجیف قلدرمنشانه و خط و نشان های خونین مسئولین ریز و درشت آن از بلندگوهای نماز جمعه و رادیو و تلویزون و روزنامه ها دیده و خوانده ایم. و هم چنان به مبارزه و اعتراض علیه این وضعیت دردناک و نابسامان ادامه داده ایم. شرایط امروز جامعه قابل بازگشت به دیروز نیست. نه این میلیون ها مردم معترض همان مردم دیروزی هستند و نه رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی چون گذشته قادر به اعمال حاکمیت ترور و اختناق خواهد بود.

در دل این شرایط، و این بسیار مهم است، کارگران و اکثریت مردم آزادی خواه و برابری طلب می توانند با استفاده از دستاوردهای مبارزات خود و فرسایش و ضعف نیروی جناح های مختلف جمهوری اسلامی و طبقه ی سرمایه دار، آگاه تر و متشکل تر و با دورنمای سیاسی

و طبقاتی روشن تر بیرون بیایند. این امر ممکن و حیاتی است. و به نظر من، به ویژه، بر عهده ی جنبش کارگری قرار می گیرد.

از همین رو، لازم است که همکارانم در جنبش کارگری – چه از نسل من و چه نسل جدید – با به یاد داشتن تجربه ی منفی انقلاب ۵۷*، به شرایط فعلی توجه داشته باشند:

– آحاد طبقه ی کارگر، اعم از یدی یا فکری، کارگر معدن یا معلم، تولیدی یا خدماتی، نباید پیاده نظام مطیع این یا آن جناح جمهوری اسلامی و سرمایه بشوند. نقد و افشاگری مشخص از برنامه ها و سیاست های ارتجاعی طبقه ی سرمایه دار و سرکوب و جنایت گذشته و امروز آن ها – هم جناح موسوم به «اصلاح طلب» و هم جناح حاکم – در این شرایط بی نهایت ضروری است. هیچ یک از این ها دلشان برای مردم نسوخته است و مدافع «حق مردم» برای یک زندگی انسانی شایسته و محترم نیستند. نباید فراموش کرد که تصویب قانون کار ارتجاعی در «باب اجاره»، کشتار زندانیان سیاسی، سرکوب و قلع و قمع مردم آزادی خواه و… از همان روزهای ابتدای حاکمیت جمهوری اسلامی با مشارکت و مسئولیت سیاسی و اجرایی مدافعین امروز «حق مردم» صورت گرفته است.

– در مقابل برنامه ها و سیاست های همه ی جناح های سرمایه داری و جمهوری اسلامی، باید پرچم مطالبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی طبقه ی کارگر، که پرچم مطالبات اکثریت عظیم مردم جامعه است، به پیش صحنه جدل سیاسی در جامعه کشانده شود.

– مطالبات کارگران به شکل شعار، پلاکارد و اعلامیه و پیام اینترنتی، می توانند مضمون تمام تظاهرات های سراسری و محلی، تحصن ها، اعتراضات و به تدریج اعتصاب ها و اعمال کنترل کارگران بر موسسات تولیدی و خدماتی و ادارات را شکل دهند. ایجاد و گسترش یک تشکل مطالباتی– طبقاتی فراگیر کارگری، امروز بیش از

شما متهم به اقدام علیه امنیت ملی هستید. از خود دفاع کنید!

بخش سوم یکشنبه بعد از انتخابات – امیرآباد شمالی – جلوی دانشکده فنی– ساعاتی قبل از تجمع احمدی نژادیها در ولیعصر

دو تا موتور شاسی بلند خفن، لباس شخصی، دوترکه، باتوم به دست، مشغول استعمال الفظ رکیک کاف دار برای مردمی که جلوی در فنی ایستاده اند. در حال محافظت از گروه بیست نفره ای که در حمایت از احمدی نژاد به سمت جشن پیروزشان در ولیعصر در حرکت اند و هنگام عبور از جلوی در فنی امیرآباد با شعارهای «احمدی بای بای» و «مرگ بر دیکتاتور» بدرقه میشوند. حتی به خانمهای محجبه هم رحم نمیکنند. با چنان اطمینانی فحش میدهند که من حقیقتاً میترسم. جهالت در چهره هایشان موج میزند. از محیطی که برای رشد این قبیل آدمها فراهم شده میترسم. دوست بسیجی و حزب اللهیم جلو میرود و میگوید «آقا صلوات بفرست!»

...

–«از تارالله اومدید؟»

–«اسم نبر احمق!»

...

موهای سرم را در مشت گرفته و سرم را میپیچاند. «چی مصرف میکنی؟» لگد میزنند تا نقش زمین ات کنند.

...

یکشنبه بعد از انتخابات – خ فاطمی –پیاده روی جلوی وزارت کشور– ساعاتی قبل از تجمع احمدی نژادیها در ولیعصر (ساعتی پس از ماجرای جلوی فنی)

«آقا سریعتر برو! وای نستا!»
یه سربازه باتومش رو تکون میده و نمیداره کسی اون جلوها وایسه. چند

گذشته در سایه ی پیش کشیدن این مطالبات و بدیل طبقاتی و با اتکا به آن ممکن است.

– این مطالبات، که در طول این سال ها و در مبارزات و اجتماعات مختلف کارگری عنوان شده اند و مجموعه ی متنوعی از مطالبات طبقاتی کارگران (تعیین حداقل دستمزد ماهیانه ی کارگران بر اساس ثروتی که آنان برای جامعه تولید می کنند و اختصاص سهم هر چه بیشتری از این ثروت به ارتقای سطح زندگی و رفاه کارگران، تامین اجتماعی شامل حقوق بازنشستگی و از کار افتادگی و بیمه ی بیکاری برای تمام افراد جامعه، تعیین بیمه ی بیکاری که نباید از حداقل دستمزد کارگران شاغل کمتر باشد، لغو هر نوع قرارداد استخدام موقت، الغای کار کودکان زیر هیجده سال و…) تا مطالبات سیاسی عمومی (برچیدن تبعیض جنسی، رواج آزادی های سیاسی، برپایی تشکل های مدنی، برخورداری از حق آموزش و تحصیل و بهداشت مناسب رایگان و…) را در بر می گیرند، می توانند نقطه اتکای مناسبی برای اتحاد و تشکل یابی طبقه ی کارگر در مراکز کار و زندگی کارگران باشند. به همان اندازه که این تشکل های طبقاتی در هر کارخانه و کارگاه و محله ای پا بگیرند و در قدم بعدی از طریق دوستی و نزدیکی های طبیعی به همکاری نقشه مند علیه ستم و استثمار سرمایه داری و رژیم جمهوری اسلامی بپردازند، به همان اندازه نیز مبارزات و اعتراضات سیاسی اجتماعی امروز ما امکان تداوم و رشد و توان بیشتر خواهد یافت.

– طنز تاریخ آن است که یک بار دیگر ضرورت طرح بدیل سیاسی طبقه ی کارگر پیش از آن که مطالبات کارگران درعرصه ی اجتماعی، مشخص شده و جا افتاده شده باشند، در مقابل طبقه ی کارگر قرار گرفته است. اما تاریخ را نه در شرایط دل خواه، بلکه در شرایطی که خود را می نمایاند، می توان و باید تغییر داد. طبقه–ی کارگر در شرایط کنونی و در وقتی که بحران اقتصادی، اجتماعی و سیاسی سراسر جهان سرمایه داری – و امروز به

خصوص ایران را – در چنگال خود می فشارد و تاثیرات به شدت منفی و کمرشکن تمامی راه حل های بورژوازیی را به هر ناظر آگاه و منصفی نشان می دهد، باید بدیل اجتماعی و سیاسی خود را به جامعه ارائه دهد. پاسخ هر کارگر آگاه به منافع خود و مصالح جامعه ی خود به شرایط دردناک حاضر و مسیبین فقر و فلاکت، بیکاری و بی خانمانی، بی حقوقی زنان و کودکان، تن فروشی و اعتیاد، زندان و شکنجه و اعدام، و… این است که: «شما سرمایه داران اگر نمی توانید بیکاری و فقر، عدم تامین معیشت زندگی، تن فروشی، کار کودکان، و تبعیض به زنان و دگراندیشان را چاره کنید؛ بروید کنار! ما خود می توانیم تولید و روابط اجتماعی را به شکل دیگر و بدون نیاز به سودآوری سرمایه و بردگی کارمزدی سازمان دهیم و بر مشکلات و مصائبی که شما به وجود آورده اید، خاتمه دهیم!»

دستمک در ده سال گذشته عده–ای از فعالان جنبش کارگری در مورد این بدیل اجتماعی ضدسرمایه–داری کارگران، در تمایز و تقابل با تجربه–ی شیوه سرمایه داری دولتی موسوم به «سوسیالیسم» در اتحاد شوروی سابق یا چین امروز، و همچنین مطالبات آن ها نوشته اند و گفته اند. اسناد متعدد و توضیحات نسبتاً مفصل راه حل ضدسرمایه داری طبقه کارگر هم اکنون موجود هستند و فعالین نسل کنونی کارگران از این نظر بدون پشتوانه نیستند.

* علاقه مندان به این بحث ها در صورت تمایل می توانند هم چنین به دفترهای «نگاه»، در سایت اینترنتی www.negah.com

مراجعه کنند.

*** در مورد انقلاب ۵۷ می توانند در صورت تمایل به مطلب (کارگران، انقلاب ۱۳۵۷، و موقعیت حاضر) و دفتر شماره ۲۳ نگاه مراجعه کنید.



پیش بینی هم نبودند. آنچنان زهر چشمی از ما گرفتند که هیچ شکنجه ای را از آنها بعید نمیدیدیم.

–«اسمت چیه؟… بگو الاغ»

–«الاغ»

یاد حرفهای اون سرهنگه که می افتم دلم میخواست یک فصل کنکش بزnm. سر ما منت میذاشت که با رفت اسلامی باهامون برخورد کرده.

–«چی میخونی؟»

–«الهیات»

–«خفه شو […]!! تو الهیات میفهمی؟» (خواننده گرامی! من حوصله ندارم هر جا که مشت و لگد و باتوم میزدند بنویسم که چه گونه میزدند. خسته شدم. همانطور که آن لحظات از این همه کتک خوردن و تحقیرشدن و بلاتکلیفی خسته شده بودم.)

...

–«سرش خونریزی داره. همینطوری بمونه ممکنه بمیره!»

–«بذار بمیره!»

...

شایع شده بود که چند نفری را کشته اند. همه میپرسیدند از کشته ها چه خبر؟ میگفتم من خبر موثق ندارم. اما آنطور که آنها حمله کردند هیچ بعید نیست چند نفری را هم…

...

–«شما فکر کن برادر کوچیک خودت. پسر خودت. این اگه چشمش رو از دست بده یک عمر بدبخته. یه پزشک ببریدش. چشمش چرک کرده.» چشمش آنقدر سیاه شده و باد کرده بود که خود گاردیها بهش میگفتند «اونی که کوره!». ما نگرانش بودیم. خودش هم خیلی ساده بود.

–«بره از همونهایی که تحریکش کردن کمک

بخواد!»

...

خواننده گرامی خیال نکند به ما خیلی هم بد میگذشت. پس از مدتی به نظم موجود (یا همان بی نظمی خودمان!) عادت کردیم. انگار درستش هم همین بود. درستش همین بود که آن ها بازخواست کنند و ما پاسخگو باشیم. آنها فرمان بدهند و ما مطیع باشیم. درستش همین بود که ما با دستان بسته روی خاک و خل بشینیم و آقایان با پوتین واکس زده جلوی ما رژه بروند و بر سر ما بکوبند. انگار از اول هم حق ما همین بود که کتک بخوریم و فحش بشنویم و سرمان را پایین بگیریم. انگار تا آخرش هم همین طور بود: آن هنگام که فرشته های نجات در حیاط «پلیس امنیت» برایمان نطق آزادی میکردند. آن هنگام هم طبق عادت روی زمین، در صف و ستون منظم مینشستیم و سرمان را پایین میگرفتیم!

شنبه بعد از انتخابات– خ فاطمی– سه راه کاج–

نزدیک وزارت کشور– بعد از ظهر

جمعیت معترضین از غرب خیابان حجاب به سمت وزارت کشور در حرکت هستند. سر سه راه کاج عده ای بسیجی که پرچم ایران و عکس احمدی نژاد در دست دارند خیابان را سد کرده اند. جمعیت معترض با فاصله صد متری آنها کف خیابان مینشیند و آرام شعار میدهد. ناگهان «الله اکبر»گویان راهرویی در صف بسیجیها باز میشود و گاردیها با لباسهای سوسکی از پشت سر بسیجیها به سمت جمعیت معترض حمله ور میشوند. موتورسوارهای سوسکی هم پشت پیاده ها می آیند و جمعیت معترض را میزنند و متفرق میکنند. عده ای از مردم در پیاده روها و کنار خیابان مثل تماشاچیها ایستاده اند. جمعیت معترض که به عقب رانده شده بود ماشین آر دی یک آخوند را که از غرب به شرق فاطمی حرکت میکرد خرد و خمیر میکند. ماشین آخوند از یکی از کوچه های قبل از سه راه کاج به سمت جنوب میرود و از مهلکه میگریزد. لباس سوسکیها موبایل یه پسره را ازش میگیرن. پسره گریه می‌کند. مادرش هم پیشش هست. میگوید موبایل برای خودش نیست. خودش رو هم می‌خوان بگیرن. مردم پادرمیانی میکنند. یه درگیری لفظی بین پلیس‌ها و مردم پیش می آید. خانم چادری تسبیح به دست در حال عبور، ذکرش شده لعن و نفرین به…

...

آن طرف زیرزمین داشتند کار ساختمانی میکردند. سروصدا و گرد و خاکش نصیب ما بود. نور آفتاب را آن سمت میدیدم. شاید هم نور چراغ بود. حدس زدم صبح شده. یک کارتن آوردند تویش ساندویچ نان و پنیر بود. میگفتند اضافه ی صبحانه بچه هاست که برایتان آورده ایم. بیچاره ها دلشان میخواست مهربان و بامرام باشند اما راهش را بلد نبودند. نمیدانستند که درد ما نان و پنیر نیست.

...

«فکر کردین فقط نظر شماها مهمه؟ یعنی اون کشاورزی که توی دهاته رایش به درد نمیخوره؟ شماها فکر کردین کشور فنودالیه؟» داشت نصیحتمان میکرد در حد وسع خودش.

...

طرفهای بعدازظهر هم که قرار بود بفرستندمان «پلیس امنیت» میگفتند هنوز اتوبوس نیامده. منتظر بودیم. سه تا سه تا جدایمان کردند و برایمان ماکارونی آوردند. میگفتند از سهم ناهار خودشان برایمان آورده اند. آب هم دادند. قاشق نداشت. ولی سس گوجه داشت. نان لواش هم بود. رفت اسلامی آقایان است دیگر. از تساهل و تسامح، نان و پنیر و ماکارونی اش را خوب یاد گرفته اند! سرهنگشان میگفت «اگه نخورید جلوی اسمتان مینویسم اعتصاب غذا تا پدرتان را دربیاورند» در آن اوضاع مسخره، خوشمزگیهای جدی مآب آقایان هم بدجوری بیمزه بود.

...

سوار اتوبوسمان کردند. «به پرده ها دست نزنید. سرها رو بذارید رو صندلی جلو. کسی سرشو بیاره بالا سرشو میترکونم» سرم روی صندلی بود اما زیرچشمی به بیرون نگاه می‌کردم. از پشت پرده بیرون خوب دیده نمی‌شد. اما به خوبی ساختمون وزارت کشور رو تشخیص دادم. بدش هم میدون فاطمی، بلوار کشاورز، پل کالج… «پایینو نگاه کن […]!» نمی‌دونم با من بود یا نه. اما در هر صورت ترسیدم و نگاهم رو به پایین انداختم. دیگه نتونستم بقیه‌ی مسیر رو دنبال کنم.

...